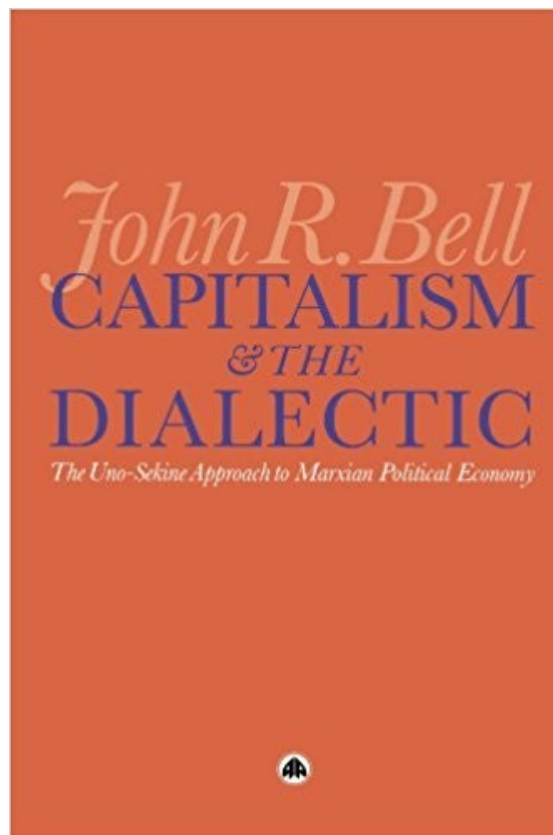


## مارکس و خاستگاه دیالکتیک سرمایه

ترجمه‌ی مقدمه‌ی کتاب

سرمایه‌داری و دیالکتیک: رویکرد اونو-سکین به اقتصاد سیاسی مارکسی<sup>1</sup>



نویسنده: جان بل

برگردان: بهزاد کورشیان

کارگاه دیالکتیک – آبان ۱۳۹۶

[Kaargaah.net](http://Kaargaah.net)

1 John Bell (2009): *Capitalism and the Dialectic: The Uno-Sekine Approach to Marxian Political Economy*.  
فهرست مطالب کتاب در پیوست پایانی متن ترجمه‌شده قابل دسترسی است. ام.

## پیش درآمد

کتاب حاضر بر آن است تا برای دانشمندان و فیلسوفان علوم اجتماعی در دنیای انگلیسی‌زبان مقدمه‌ای تک‌جلدی بر رویکرد ژاپنی اونو به اقتصاد سیاسی مارکسی و علم اجتماعی فراهم آورد، رویکردی که با کوزو اونو<sup>2</sup> (۱۹۷۷-۱۸۹۷) آغاز شد و به نحو قابل‌ملاحظه‌ای به دست توماس سکین<sup>3</sup> تکمیل گردید. به‌علاوه، چون پروفیسور سکین سالیان متمادی در دانشگاه یورک تورنتو تدریس کرده است؛ جایی که با دستیاری پروفیسور رلبرت آلبریتون<sup>4</sup>، گروه کوچکی از اساتید بومی و دانشجویان فارغ‌التحصیل را تشکیل داده است که علاقه‌مند به پژوهش و بسط رویکرد اونو هستند، بنابراین، کار پیش‌رو از یک چشم‌انداز ژاپنی-کانادایی نیز به نگارش درآمده است. این گروه، که من نیز از زمان آغازش به آن پیوستم، با جلساتی به مدت سه دهه ادامه یافته است، هرچند اعضای آن اکنون در نهادهای آکادمیک در سراسر دنیا پراکنده شده‌اند.

رهیافت اونو بیشتر به علت رویکرد متمایزش به مطالعه‌ی اقتصاد سیاسی سرمایه‌داری که به نام *سطوح تحلیل*<sup>5</sup> شناخته می‌شود، مشهور است. اونویست‌ها بر این نظرند که سرمایه‌داری تنها به‌واسطه‌ی رویکردی فهم می‌شود، که دریافت نظری‌اش از این نظام اقتصادی را بتواند با حرکت متوالی از میان سه سطح تحلیل متمایز بسط دهد: نظریه‌ی دیالکتیکی سرمایه‌داری ناب<sup>6</sup>؛ نظریه‌ی مراحل توسعه‌ی تاریخی سرمایه‌داری<sup>7</sup>؛ و تحلیل‌های تجربی، که بر مبنای این دو نظریه شکل می‌گیرند. کتاب حاضر بر نخستین سطح این دو سطح تحلیل تمرکز خواهد کرد.

مقدمه و سه بخش نخست این کتاب به تشریح نخستین و اصلی‌ترین سطح تحلیل در نظام اونو اختصاص پیدا کرده است: نظریه‌ی دیالکتیکی سرمایه‌داری ناب. به عنوان یک اونویست، معتقدم که کاپیتال مارکس نخستین کوشش (متأسفانه ناتمام) در راستای بسط‌دادن چنین نظریه‌ای بود. با استناد به *اصول اقتصاد سیاسی*<sup>8</sup> اونو (۱۹۸۰) (که ترجمه‌ی انگلیسی سکین از نسخه‌ی خلاصه‌شده‌ی ۱۹۶۴ اس) و تکیه‌ی بیشتر به شاهکار دوجلدی حیرت‌انگیز توماس سکین *دیالکتیک سرمایه*<sup>9</sup> (۱۹۸۴) و *طرحی از دیالکتیک سرمایه*<sup>10</sup>، نشان خواهم داد که چگونه می‌توان نظریه‌ی سرمایه‌داری مارکس را اصلاح و کامل کرد تا بتوان شرح علمی دقیقی از آن منطقی به دست داد که سرمایه در کوشش‌اش برای مدیریت خودآیین (autonomous) و غیرشخصی زندگی اقتصادی مادی به کار می‌گیرد.

---

2 Kozo Uno

3 Thomas T. Sekine

4 Robert Albritton

5 Levels of analysis

6 The dialectical theory of pure capitalism

7 The stages theory of capitalism's historical development

8 Principles of Political Economy

9 The Dialectic of Capital

10 An Outline of Dialectic of Capital

کتاب من ممکن است برای خواننده دشوارتر از متن اونو باشد، که خود تالیفی مقدماتی بود؛ اما زحمت آن برای خواننده کمتر از اثر دوجلدی استادانه و البته رعب‌آور سکین است، که مطلوب محققانی است که پیش از این پیش‌زمینه‌ی خوبی در اقتصاد ریاضیاتی دارند. من بسیاری از مسائل ریاضیاتی را که ویژگی شاهکار سکین است حذف کرده‌ام، اما ریاضیات به قدر کافی در متن حفظ شده است تا نشان بدهد که یک رویکرد دقیق‌تر در بازتولید منطق دیالکتیکی هگل-گونه‌ای که سرمایه در تلاش‌اش به منظور تنظیم زندگی اقتصادی در سرمایه‌داری لیبرال انگلیسی به کار می‌برد، به ما اجازه می‌دهد آن دسته از مسائل نظری را مرتفع سازیم که اقتصاد مارکسی از ابتدا با آن‌ها دست‌به‌گریبان بوده است. همین‌که سرمایه‌داری با روش دیالکتیکی دقیق‌تری نظریه‌پردازی بشود، قانون ارزش<sup>11</sup> و قانون جمعیت مازاد نسبی<sup>12</sup> نه تنها قابل دفاع، بلکه برای درک کامل سرمایه‌داری و منطق‌اش ضرورتاً غیر قابل چشم‌پوشی خواهند شد، در همین حال "مسئله‌ی تبدیل"<sup>13</sup> ظاهراً لاینحل با سهولت نسبی حل و فصل خواهد شد. در واقع، این امر مشخص خواهد شد که واقعاً دو تبدیل وجود دارد - یکی دیالکتیکی و یکی ریاضیاتی - که با کاربست واژگان اونویی، می‌توان گفت با عزیمت از آموزه‌ی تولید و ورود به آموزه‌ی توزیع انجام می‌شوند.

فصل هشتم کتاب، نظریه‌ی مراحل توسعه‌ی تاریخی سرمایه‌داری را ترسیم می‌کند. در این فصل، من به ترجمه‌ی انگلیسی تاکنون منتشر نشده‌ی سکین با عنوان *واع سیاست‌های اقتصادی*<sup>14</sup> (۱۹۷۱)، مفصل‌ترین نوشته‌ی اونو درباره‌ی توسعه در نظریه‌ی مراحل، و به رویکردی ژاپنی به *مراحل توسعه‌ی سرمایه‌دارانه*<sup>15</sup> آلبریتون (۱۹۹۱) استناد می‌کنم. منطق سرمایه می‌تواند به طور خودآیین تولید ارزش‌های استفاده‌ای سبک سنخ پنبه (cotton-type) را که در بریتانیای لیبرال غالب بود مدیریت کند. در عین حال، گستره‌ی از کالاهای دیگر نیز هم‌واره ضروری هستند. بدین ترتیب، سیاست‌های اقتصادی دولت بورژوازی در راهبری کشور سرمایه‌داری در هر دوره‌ی تاریخی عمده از توسعه‌ی سرمایه‌داری (مرکانتیلیسم، لیبرالیسم و امپریالیسم) باید بررسی شود، به نحوی که مشخص کند به چه دلیل این سیاست‌ها بیش از همه در مطیع کردن مقاومت ارزش‌های استفاده‌ای سرکش‌تر موفق بودند، بدین ترتیب، امکان مدیریت تولید آن‌ها توسط سرمایه و بازاریش نیز روشن می‌شود.

من با سکین در این اعتقاد که جامعه‌ی معاصر ما در یک مرحله‌ی گذار به سوی پسامسرمایه‌داری (Ex-capitalist) است سهیم هستم، زیرا سرمایه دیگر نمی‌تواند یک زندگی اقتصادی با چینی درجه‌ای از پیچیدگی را، حتی با وجود حمایت سیاست‌های اقتصادی بورژوازی مدیریت کند. با این حال، من بر این باورم که نظریه‌ی دیالکتیکی سرمایه‌داری ناب و نظریه‌ی مرحله‌ی امپریالیسم در سرمایه‌داری، به علاوه‌ی *هنجارهای عام فراتاریخی* (مادی یا بنیادین)<sup>16</sup> زندگی اقتصادی (به معنای، هنجارهایی که هر اقتصاد کارآمد و پایداری باید برای بقا در یک دوره‌ی

11 The law of value

12 The law of relative surplus population

13 Transformation problem

14 Types of Economic Policies

15 A Japanese Approach to Stages of Capitalist Development

برگردان فارسی چهار فصل نخست این کتاب در تارنمای «کارگاه دیالکتیک» قابل دسترسی است. ام.

16 substantive

بلندمدت لحاظ کند)، که ضرورتاً متمایز از قوانین خاص سرمایه‌داری در حین توسعه‌ی نظریه‌ی سرمایه‌داری ناب هستند، نه تنها برای تعیین میزان فاصله‌ی بین ما و سرمایه‌داری بادوامی که پشت سر گذاشته‌ایم، بلکه همچنین تعیین مسافتی که ما در حرکت به سوی استقرار یک سوسیالیسم کارآمد و به لحاظ زیست‌محیطی پایدار خواهیم پیمود بسیار سودمند هستند. اینها موضوعاتی هستند که من در فصل‌های پایانی بدان پرداخته‌ام.

مایلم عمیق‌ترین قدرشناسی‌ام را از پروفیسور سکین و پروفیسور آلبریتون ابراز کنم، که برای بیش از سه دهه منابع الهام‌بخش من بودند، اما من باید به تمام کسانی که طی این سال‌ها اعضای گروه اونو در تورنتو بودند نیز اشاره کنم. مایلم به‌ویژه اشاره کنم به نچاماه میلر، کولین دانکن، ریچارد وسترا و در نهایت، استفانوس کورکولاکوس، که درخشش او همه‌ی ما را تحت تأثیر قرار می‌دهد. همچنین مایلم از دیگر اونویست‌های همکار، جان سیمولیدیس و جو ویلر برای کمک ویراستاری ارزشمند، شکیبایی و بینش نافذشان تشکر کنم.

## فصل اول: مقدمه

### مارکس و خاستگاه دیالکتیک سرمایه

کارل مارکس می‌دانست که تلاش برای مشخص کردن چیستی سرشت سرمایه و بازار رقابتی جامعه‌گستر آن<sup>17</sup> کاری پراهمیت و دشوار است، یعنی همان چیزی که به سرمایه اجازه می‌داد تا در غیاب سیاست‌های دولتی معطوف به رفاه اقتصادی و اجتماعی<sup>18</sup>، زندگی اقتصادی واقعی را که شامل نیازهای مادی دو طبقه‌ی بزرگ هم می‌شد با موفقیت، آن‌گونه که مثلاً در بریتانیای لیبرال می‌کرد، بازتولید کند. مارکس بر این باور بود که بقای سرمایه‌داری در دوران لسه‌فر<sup>19</sup> (آزادسازی اقتصاد از مداخلات بیرونی) تنها می‌تواند به این معنا باشد که بازار رقابتی مطابق با یک منطق دقیق، در واقع یک منطق دیالکتیکی، عمل می‌کند. وظیفه‌ی مهمی که مارکس در کاپیتال برای خود تعریف کرد، آشکار کردن تمامیت این منطق بود. مسئولیت بزرگی که مارکس در تکمیل آن کاملاً موفق نبود. با وجود این، مارکس در کاپیتال صرفاً با واژگان هگلی لاس‌نزد. اما کاربست زبان، مفاهیم و روش‌شناسی هگلی هم مسامحه‌ای را در پروژه‌ی علمی او سبب نگشت. ساختار و استدلال کاپیتال کاملاً دیالکتیکی است و چنانچه سلامت مارکس روبه‌وخامت نمی‌گذاشت دقیق‌تر هم می‌شد، چرا که او به دلیل وخامت وضع جسمانی نتوانست این اثر را در طول حیات خود تدقیق، اصلاح و کامل کند.

---

17 Its society-wide

18 Non-interventionist

19 Laissez-faire

در حالی که مارکس به داروین و نیوتن احترام می‌گذاشت، دریافته بود که فهم قوانین حرکت سرمایه‌داری یا منطق درونی آن به‌میانجی روش‌های علمی طبیعی به‌طور کامل و دقیق امکان‌پذیر نیست. او به ما می‌گوید: "در تحلیل شکل‌های اقتصادی نه میکروسکوپ‌ها و نه معرف‌های شیمیایی هیچ‌یک کاربرد ندارند" (1969, p.8). مارکس اضافه می‌کند که "نیروی تجرید" باید جایگزین این دو شود؛ اما این اظهار نظر مبهم به‌ویژه هنگامی که به‌تنهایی در نظر گرفته شود کمک حال ما نیست. با این حال، مارکس در جای دیگری به ما می‌گوید، که سرمایه‌داری با رشد و تکمیل خویش، ظرفیت‌اش برای خود تجریدگری<sup>20</sup> را نیز رشد می‌دهد:

*بی‌اعتنایی نسبت به انواع خاص کار، یک تمامیت بسیار توسعه‌یافته و انواع واقعی کار را پیش‌فرض می‌گیرد، که هیچ یک بر دیگری غالب نیست... این تجرید از کار به معنی دقیق کلمه صرفاً محصول ذهنی (ناشی از) کلیتی انضمامی از کارها نیست. بی‌اعتنایی نسبت به کارهای خاص با شکلی از جامعه مطابقت دارد که در آن افراد می‌توانند به سادگی از یک کار به کار دیگر روی آورند، در این جامعه... کار در واقع به ابزار تولید ثروت به‌طور کلی تبدیل شده است، و پیوند ارگانیک با افراد معین به هر شکل خاصی را از دست داده است. (1973, p.104)*

بدین ترتیب، کار ممکن است به قدمت خود بشریت باشد، اما، برای طرح ابژکتیو یا علمی مفهوم مدرن "کار مجرد"، ذکر این نکته ضروری است که توسعه‌ی بازار کار سرمایه‌داری و بی‌اعتنایی آن نسبت به کارهای خاص پیش از {تشکیل} این {مفهوم}، ایجاد شده و استقرار یافته است. با اینکه فعالیت تولیدی در تمام جوامع ضروری است، این شکل خرماتستیک<sup>21</sup> سرمایه است که کار تولیدی {مولد} را تا بالاترین حد ممکن، در سازه‌گاری با سطح عمومی فناوری، ساده می‌کند و با انجام چنین چیزی، نظریه‌ی ارزش کاربنیاد<sup>22</sup> را هم به‌عنوان یک مفهوم علمی و هم به‌عنوان اصل سازماندهی اقتصاد کالایی ایجاد می‌کند. همان‌طور که مارکس با ذکاوت تمام تشخیص می‌دهد، تجریدهای مفهومی که ما به درستی به منظور فهم سرمایه‌داری به کار می‌بریم، ابتدا به‌سان تجریدهای واقعی ایجاد می‌شوند که ناشی از سرشت خودتجریدگر<sup>23</sup>، خودتعریف‌گر<sup>24</sup> و خودتنزیه<sup>25</sup> [خود-ناب‌گردان] سرمایه‌داری هستند.

مارکس به کرات اشاره می‌کند که پیش از تلاش و جستجو برای فهم یا نظریه‌پردازی کارکرد سرمایه‌داری در تاریخ، ضرورت دارد که از طریق نظریه‌پردازی یک جامعه‌ی سرمایه‌داری ناب در اندیشه، به درک و دریافتی کامل از منطق سرمایه (نیروی خودتجریدگری‌اش، قوانین درونی حرکت‌اش) دست بیابیم. مارکس در فضای نظری کاپیتال، چنین فرض می‌کند که قوانین سرمایه‌داری در شکل ناب‌شان عمل می‌کنند (1969, p.175)؛ بدین ترتیب، سرمایه‌داران منفرد، کارگران و مالکان صرفاً همچون عاملان یا تشخص‌یابی‌های مقولات اقتصادی ظاهر می‌شوند که سرمایه‌پدیدشان آورده است (1969, pp.373-4, 1969b, pp. 10, 233, 316, 546). او به ما می‌گوید: "تحلیلی علمی از رقابت پیش از آن که درکی از سرشت درونی سرمایه داشته باشیم امکان‌پذیر نیست" (1969b, p.316;

20 Self-abstraction

21 chermatistic

22 The labour theory of value

23 Self-abstracting

24 Self-defining

25 Self-purifying

4-373 pp)، و این نیز به نوبه‌ی خود به معنای آن است که با مطالعه‌ی "تکوین درونی" سرمایه‌داری است که می‌توان به "استنتاج شکل‌های متفاوت" آن دست یازید (1969, 108, 101 pp).

اظهار نظر مناقشه‌آمیز مارکس مبنی بر اینکه قوانین سرمایه همچون "قوانین طبیعی" عمل می‌کنند یا "گرایش‌های سرمایه" <sup>26</sup> با ضرورتی درونی به سوی نتایج ناگزیر و اجتناب‌ناپذیر حرکت می‌کنند" (1969, p. 8)، کمتر مناقشه‌انگیز به نظر خواهد رسید چنانچه عملکرد این قوانین بر اساس "ضرورت آهنین" را صرفاً در سطح نظریه‌ی سرمایه‌داری ناب در نظر بگیریم. این قوانین در هر جامعه‌ی سرمایه‌دارانه‌ی تاریخی، به سبب شرایطی که به وضعیت ایده‌آل شبیه نیستند، به گرایش‌های نیرومندی تبدیل می‌شوند و سرمایه ناچار است به همین محیط‌ها رضایت بدهد. مایه‌ی تاسف است که مارکس از قوانین یا منطق سرمایه به نحوی سخن گفته که گویا معادل با قواعد تجربی‌اند، قواعدی که در جهان طبیعی مشاهده می‌کنیم، اما واقعیت این است که {فقط} با فراگیر شدن شی‌واره‌گی <sup>27</sup> است (آن‌گونه که در سرمایه‌داری لیبرال رشد یافته وجود داشت)؛ که منطق اقتصاد کالایی سرمایه <sup>28</sup> به اعمال یک شکل از اجبار بیرونی، غیرشخصی، شبه طبیعی، و بدین ترتیب ظاهراً تغییرناپذیر، بر عاملان اقتصادی تمام طبقات گرایش پیدا می‌یابد. البته با کنش جمعی انسانی <sup>29</sup> می‌توان قوانین حرکت سرمایه را متوقف کرد، اما چون آنها همچون قوانین طبیعی تغییرناپذیر به نظر می‌رسند، به همین جهت هم تحقق چنین نتیجه‌ای باز هم دشوارتر می‌شود.

مارکس در گروندریسه تاکید می‌کند که برای نظریه‌پردازی منطق درونی سرمایه‌داری یا قوانین حرکت آن: "نوشتن تاریخ واقعی روابط تولید ضروری نیست" (1973, p.460). این جمله ممکن است در آغاز آشفته به نظر برسد، اما نظر مارکس این است که:

«صاحب پول علاقه‌ای به فهم این موضوع ندارد که چرا در بازار با کارگر آزاد مواجه می‌شود، چه او بازار کار را همچون قسمتی از بازار عمومی کالاها می‌نگرد. این موضوع علاقه‌ی ما را هم در حال حاضر بر نمی‌انگیزد. ما به لحاظ نظری به آن علاقه‌ای نداریم، او به لحاظ عملی.» (1969, p.168)

مارکس برای گنجاندن یک تاریخ کامل کار یا نیروی کار در نظریه‌ی عام خود درباره‌ی سرمایه‌داری رشد یافته تلاشی نمی‌کند، اولاً، به این دلیل که "نیروی کار انسانی بنا به سرشت خود همان قدر سرمایه است که ابزار تولید. آنها این خصلت اجتماعی خاص را صرفاً تحت شرایط توسعه یافته‌ی تاریخاً معین به دست آورده‌اند" (مارکس 1969b, p. 35). دوماً، مارکس نمی‌توانست بر موضوعات مهمی چون منشاء کالایی شدن <sup>30</sup> نیروی کار <sup>31</sup> متمرکز شود، و هم‌زمان نحوه‌ی مدیریت و بازتولید خودآیین و غیرشخصی زندگی اقتصادی مادی در سرمایه‌داری رشد یافته را به دست سرمایه، پس از تحقق پیشینی کالایی شدن نیروی کار، نظریه‌پردازی کند. البته، تحقیق درباره‌ی شالوده‌ی مدیریت سرمایه‌دارانه‌ی

26 labouring

27 reification

28 capital's commodity-economic logic

29 Collective human action

30 commodified

31 Labour power

فرایند کار و تولید، موضوعی است که به خودی خود شایسته‌ی یک پژوهش تاریخی مارکسی است، اما این پرده‌ی فاخر درباره‌ی تکوین سرمایه‌داری، متعلق است به:

«تاریخ شکل‌گیری آن... و نه... شیوه‌ی تولید [سرمایه‌دارانه]... شرایط و پیش‌انگاشت‌های... ظهور سرمایه بر این پیش فرض متکی‌اند... که سرمایه هنوز موجود نیست بلکه صرفاً در حال پیدایش {شدایند} است؛ آنها... با پیدایش سرمایه ناپدید می‌شوند... که... بر مبنای واقعیت خود، شرایط تحقق خویش را وضع می‌کند... سرمایه به معنای دقیق کلمه... پیش‌انگاشت‌های خود را... به واسطه‌ی فرایند تولید خود... ایجاد می‌کند. این پیش‌انگاشت‌ها، که در آغاز همچون شرایط پیدایش و شدایندش ظاهر می‌شدند - و از این رو نمی‌توانستند ناشی از عملکرد آن به‌سان سرمایه باشند - اکنون همچون نتایج... حضور آن به نظر می‌رسند. {سرمایه} برای حرکت و شدایند خویش به پیش‌انگاشت تکیه نمی‌زند، بلکه... حالا خودش حکم پیش‌انگاشت را دارد، بنابراین حرکت آن برای ایجاد شرایط بقا و رشدش از خود مایه می‌گیرد». (مارکس 1973، pp. 456-9)<sup>32</sup>

به عقیده‌ی مارکس، نه یک اقتصاد تحت سلطه‌ی سرمایه‌ی مالی در همکاری با دولت، که رقابت آزاد است که ناب‌ترین مبنای بازتولید سرمایه به واسطه‌ی منطق یا قوانین حرکت سرمایه را نشان می‌دهد. در دوره‌ی مرکانتیلیستی، قوانین سرمایه تنها به‌عنوان گرایش‌های ضعیف عمل می‌کنند، در حالی که بنا به نظر مارکس در سرمایه‌داری رشد یافته:

«قوانین درونی سرمایه که در مراحل مقدماتی تاریخ توسعه‌اش صرفاً به‌سان گرایش‌هایی به نظر می‌رسند، حالا برای نخستین بار همچون قوانین وضع می‌شوند؛ تولید مبتنی بر سرمایه... تنها تا آنجا و در محدوده‌ای که رقابت آزاد گسترش می‌یابد و رشد می‌کند، خود را در شکل‌های مناسب با آن وضع می‌کند؛ چه {رقابت آزاد} گسترش آزادانه‌ی شیوه‌ی تولید مبتنی بر سرمایه است؛ گسترش آزادانه‌ی شرایطش و خود آن به‌سان فرایند متداوم بازتولید آن شرایط». (1973، pp. 650-1)

مارکس همچنین تاکید می‌کند که هر چقدر رقابت آزاد رشد کند، به‌همان اندازه هم "شکل‌هایی که حرکت [سرمایه] در {قالب} آنها پدیدار می‌شود، "ناب‌تر" [خواهند شد]" (1973، p. 651) - مارکس سپس ملاحظه‌اش

32 درک بینش فلسفی مارکس از سرشت مادی سرمایه در مقام یک تمامیت انضمامی و سیر حرکت آن که در این عبارت از **گروندریسه** تجسم پیدا کرده است، بدون شک مبتنی بر برداشت تاریخی و مشخص او از مقولات بنیادین منطق هگل است. در این راستا، هگل در بند 88 **منطق دانش‌نامه** و در ذیل مبحث **آموزه‌ی هستی‌بحثی** بحثی را پیرامون اصل **شدن (warden)** پیش می‌کشد. او در توضیح و تبیین این اصل اذعان می‌دارد که **هستی ناب** به‌عنوان مفهومی مجرد و فاقد هرگونه تعیین، خود را همچون نقطه‌ی آغاز منطق و در واقع نخستین مقوله‌ی منطقی در سطح تفکر انتزاعی نشان می‌دهد؛ از این جهت، این **هستی** فاقد هرگونه تعیین با متضاد خود که همانا **نیستی** است برابر است زیرا **نیستی** به وضوح فاقد هر نوع محتوا و تعیین خاصی است. بدین ترتیب، در اینجا وجود رابطه‌ی میان هستی نامتعیین از یک سو و نیستی فاقد محتوا از سوی دیگر به لحاظ منطقی ضروری می‌شود. این رابطه‌ی منطقی ضروری خود را در قالب دگردیسی هر یک از این دو مقوله‌ی بی‌واسطه به یکدیگر در ساحت اندیشه‌ی مجرد آشکار می‌سازد. اما، از آنجا که این انتزاع‌های بی‌واسطه با یکدیگر تفاوت نیز دارند - به این معنا که **هستی نیستی نیست** و **نیستی هستی نیست** - پس این رابطه‌ی منطقی ضروری در اصل **شدن** با هم در عین حفظ تفاوت و تضادشان وحدت پیدا می‌کنند. «هر کس تصویری از شدن دارد و نیز تصدیق می‌کند که این **یک** تصور است؛ و علاوه بر این، اگر شدن را تحلیل کند، تعیین **هستی** و نیز تعیین دیگر مطلق آن، یعنی **نیستی** درون آن گنجد است؛ علاوه بر این، این دو تعیین تقسیم‌ناشده در این یک تصور وجود دارند، از این رو، شدن، وحدت هستی و نیستی است.» هگل، گئورگ ویلهلم فریدریش؛ **دانش‌نامه‌ی علوم فلسفی**، ترجمه‌ی حسن مرتضوی (تهران: نشر لاهیتا 1392)، ص 239. (م)

درباره‌ی عملکرد قوانین سرمایه به‌سان قوانین و نه صرفاً به‌سان گرایش‌های نیرومند در سرمایه‌داری لیبرال رشدیافته را بحث می‌کند. او اذعان می‌دارد که، در تاریخ، قوانین سرمایه هرگز "در شکل ناب‌شان" عمل نمی‌کنند". در واقع، "تنها نوعی مجاورت و نزدیک‌شدن {به آن حد} وجود دارد؛ اما هر چقدر شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری توسعه‌یافته‌تر باشد این مجاورت و نزدیکی چشمگیرتر خواهد بود و کمتر به بقایای شرایط اقتصادی پیشین آغشته و آمیخته خواهد بود" (1969b, pp. 23, 175).

### از مارکس تا اونو و سکین

کوزو اونو یکی از نخستین اقتصاددانان ژاپنی بود که مطالعه‌ای جدی و مستمر درباره‌ی کاپیتال مارکس انجام داد. او در نهایت نتیجه گرفت که بخش عمده‌ی محتوای سه جلد کاپیتال از یک نظام خودبسند، منطقی (یا genriron) تشکیل شده است. اونو دریافت که به منظور قوت‌یابی {بیشتر} تحلیل اقتصادی موجود در کاپیتال، بازسازی ترتیب ارائه‌ی آن به‌نحوی که ساختار و استدلال آن با علم منطق هگل تناظر بیشتری بیابد ضرورت دارد. اونو دو بخش نخست جلد اول را که به سه شکل گردش ساده‌ی کالا، پول و سرمایه مربوط بود از هم جدا کرد و آنها را به‌عنوان آموزه‌ی گردش بازسازی نمود، ساختاری که با آموزه‌ی هستی<sup>33</sup> هگل متناظر است. سپس، او مابقی جلد اول (به غیر از فصل آخر درباره‌ی انباشت اولیه) و کل جلد دوم را به‌عنوان آموزه‌ی تولید و متناظر با آموزه‌ی ذات<sup>34</sup> هگل تنظیم کرد. در اینجا، فرایند تولید سرمایه، فرایند گردش سرمایه، و فرایند بازتولید سرمایه مورد بررسی قرار گرفته‌اند. بدین ترتیب، این آموزه‌ی اول به فرایند تولید کالاها به‌سان ارزش درون کارخانه؛ دوم به ادامه‌ی آن در بیرون از کارخانه؛ و سوم به برهم‌کنش کلان<sup>35</sup> این دو فرایند در فرایند انباشت کل سرمایه‌ی اجتماعی می‌پردازد. در نهایت، تمام جلد سوم کاپیتال در بازسازی اونو از مارکس، به آموزه‌ی توزیع تبدیل می‌شود. ساختار سه جزئی این آموزه‌ی پایانی، با تقسیم‌بندی‌اش به فصل‌هایی درباره‌ی سود، اجاره‌زمین/ارانت و بهره، ممکن است در تناظر بیشتری با ساختار سه جزئی آموزه‌ی مفهوم<sup>36</sup> هگل باشد، تا با تقسیم‌بندی‌ای که مارکس در کاپیتال انجام می‌دهد؛ اما این نوآوری به اونو اجازه می‌دهد تا در مقایسه با آنچه خود مارکس انجام داد، دفاع بسیار موثرتری از نظریه‌ی ارزش به عمل بیاورد.

با اینکه اونو معتقد بود که مارکس شالوده‌ای را بنا گذاشته است که بر اساس آن دیالکتیک سرمایه امکان تکمیل و افشای منطق درونی سرمایه‌داری را دارد، با این حال او متقاعد شده بود که نظریه‌ی سرمایه‌داری ناب مارکس و به‌طور مشخص‌تر، دفاعش از نظریه‌ی ارزش، شکل قانع‌کننده‌تری می‌یافت، اگر مارکس علاوه بر تصریح بیشتر ماهیت روشی که به کار برده بود، به‌شکل منسجم‌تری هم به آن پایبندی نشان می‌داد. اگر مارکس چنین کرده بود، نه تنها کاپیتال، ساختار منطق هگل را به نحو منسجم‌تری بازتولید می‌کرد، بلکه همچنین، و مهم‌تر این‌که، منطق درونی

33 being

34 essence

35 Macro-interaction

36 concept



سرمایه‌داری را با دقت بیشتری بازتولید می‌کرد. در حقیقت، مارکس به دلیل کاربست کلاً تصادفی و شهودی دیالکتیک، در تلاش‌اش برای نسخه‌برداری، بازخوانی یا بازتولید اندیشگانی روشی که سرمایه در کوشش‌اش برای تنظیم زندگی اقتصادی مادی یک جامعه به کار می‌بندد، اشتباهات بسیاری را مرتکب شد. اونو در مقایسه با مارکس، و با پایبندی دقیق‌تر به روش خود مارکس، توانست تفسیر او از قوانین عملکرد (یا منطق) سرمایه‌داری را تا حد زیادی تصحیح و کامل کند، به نحوی که با ارائه‌ی یک بازسازی از کاپیتال و دفاعی از نظریه‌ی ارزش در برابر انواع انتقاداتی که به‌طور سنتی به آنها وارد شده مقاومت کند. نظریه‌ی سرمایه‌داری اونو با نظریه‌های خُرد و کلان‌اش که به‌ترتیب بر مبنای قانون ارزش و قانون جمعیت نسبی مازاد، استوار است، منطق درونی سرمایه‌داری را کاملاً آشکار می‌کند، منطقی که می‌توان آن را همچون چیزی شبیه "نرم‌افزار" و "برنامه‌ی" {درونی} سرمایه‌داری در نظر گرفت.

شهرت اونو با انتشار نظریه‌ی ارزش به زبان ژاپنی در سال ۱۹۷۴ میلادی و اصول اقتصاد سیاسی در سال ۱۹۵۲ میلادی تثبیت شد. کتاب دوم دیرتر توسط توماس سکین به زبان انگلیسی ترجمه شد (اونو ۱۹۸۰). سکین همچنین به راستی مشارکت نظری تعیین‌کننده‌ای در اقتصاد سیاسی اونویی با تبیین صریح خود از روش دیالکتیکی هگلی داشت که به‌طور شهودی توسط مارکس و دقیق‌تر و منسجم‌تر توسط اونو به کار گرفته شده بود. سکین نشان می‌دهد که شرح اونو از منطق سرمایه‌داری یک تفسیر مارکسیستی جزئی یا یک‌سویه‌ی دیگر (به معنای توامان ناتمام و به لحاظ ایدئولوژیک جانب‌دارانه) از سرشت سرمایه‌داری نیست، بلکه تعریفی کامل و ابژکتیو (یا تدقیق شده) از سرمایه‌داری به‌میانجی خود سرمایه است. دیالکتیک سرمایه روشی از نظریه‌پردازی یا ترکیب‌کردن یک سوژه-ابژه "از درون" است. ابژه‌ی مطالعه، سوژه‌ای است که وقتی به پرسش گرفته می‌شود باید بتواند شرح کاملی از اصول عملیاتی‌اش به‌دست بدهد، بدون تحریف‌هایی که توسط بازپرس بر آن تحمیل شده است. سکین همچنین به‌سازی‌های ریاضیاتی و روش‌شناختی قابل‌توجهی در نظریه‌ی دیالکتیکی سرمایه‌داری مارکس-اونو را وارد کرده است. ادای سهمش به بهترین وجه در متن آثار عمده‌اش، دیالکتیک سرمایه (۱۹۸۴) و طرحی از دیالکتیک سرمایه (۱۹۹۷) قابل مشاهده است.

درحالی‌که تناظر اونو-هگل ممکن است پیامدی کاملاً تصادفی از پایبندی منسجم‌تر اونو به روش مارکس (در مقایسه با خود مارکس) باشد، سکین به‌نحوی متقاعدکننده نشان داده است که این تناظر نزدیک‌تر {اونویی}، به‌جای تضعیف استدلال اقتصادی در نظریه‌ی سرمایه‌داری، نیرویی تازه بدان بخشیده است. بنابراین، سکین بدون هیچ تردیدی درگیر هگل می‌شود چون استدلال اقتصادی، رویارویی مجزایی با هگل را می‌طلبد. در واقع، دیالکتیک اونو-سکین دقیق‌ترین دیالکتیک در دسترس است، زیرا سرمایه‌داری در قیاس با متافیزیگ مطابقت بیشتری با دیالکتیک دارد.

اونوییست‌ها باور دارند که ادای سهم آشکار کاپیتال در نظریه‌ی اقتصادی، الگوی نظری سرمایه‌داری ناب است که مارکس آگاهانه به‌گسترش آن در {کاپیتال} اقدام می‌کند. همان‌گونه که مارکس در ابتدا تشخیص داد، سرمایه‌داری درون خود گرایش دارد به سوی تحقق تصور مجرد و ایده‌های‌اش به‌سان یک جامعه‌ی سرمایه‌داری ناب، و همین امکان می‌دهد تا این جامعه را هم به‌نحوی اندیشگانی تصور کنیم و هم روابط درونی ضروری‌اش را به‌سان یک دیالکتیک بازتولید نماییم. بنابراین، هسته‌ی نظریه‌ی اقتصادی مارکسی نباید چیزی دیگر باشد مگر دیالکتیک

سرمایه، یا به عبارت دیگر، تعریفی که سرمایه‌داری از خودش به دست می‌دهد. اوز و و سکین در اذعان به این که سرمایه‌داری لیبرال متاخر بریتانیا، جامعه‌ای تاریخی با رویکردهایی نزدیک به این سرمایه‌داری ناب است، از مارکس پیروی می‌کنند.

### یک جامعه‌ی شی‌عواره و وارونه<sup>37</sup>

وجود فعالیت خرماتیسستیک یا سودجویانه در یک جامعه، برای تضمین ظهور یک سرمایه‌داری کارآمد کافی نیست. منشاء مبادلات کالایی در معامله‌ی تجاری اجناس قرار دارد، معامله‌ای که بین و یا بیرون از جوامعی انجام می‌شد که اغلب به‌طور گسترده‌ای جدا از هم بودند. برای آن که سرمایه‌داری خود را استقرار بخشد، لازم بود که این روابط تجاری از بیرون به درون این جوامع مستقل رخنه کنند. با گسترش مبادلات کالایی درون یک جامعه، روابط انسانی آن نیز از شخصی به غیرشخصی (یعنی از روابط رو در روی شخصی به روابط شی‌عواره یا نامستقیم بین اشیاء) و از روابط خانوادگی یا اجتماعی به روابط تجاری یا اقتصاد کالایی تغییر می‌کند.

با توسعه‌ی سرمایه‌داری، تولیدکنندگان بی‌واسطه و مستقیم، هرگونه دسترسی به زمین حاصل‌خیز<sup>38</sup> و ابزار تولید خود را که پیش از این با آن امرار معاش می‌کردند از دست دادند. آنها باید برای فروش قوه‌ی کارشان به سرمایه‌آزاد می‌بودند، اما برای رفتار به شکل دیگری آزاد نبودند. در واقع، برای این که سرمایه‌داری از دل شکل‌های محدودتر فعالیت سرمایه‌دارانه، ظهور کند، قوه‌ی کار انسانی، این منبع نهایی بهره‌وری، لازم بود به سنجی خاص از یک کالا تبدیل شود. سرمایه‌داری نه تنها عاملان اقتصادی در طبقات بزرگ و عمده را ملزم کرد تا به‌طور فزاینده‌ای کنترل بر زندگی اقتصادی مادی واقعی و اصلی‌شان را به عملکرد سرمایه، بازار رقابتی جامعه‌گستر غیرشخصی و منطق همراهش واگذار کنند، بلکه همچنین منطق سرمایه می‌بایستی توانایی خود را در مدیریت تولید سلسله محصولات سودمند یا ارزش‌های استفاده‌ای، همچون کالاهایی که جامعه در بازتولید خود به آنها نیاز دارد اثبات می‌کرد. با عصر انقلاب صنعتی که در اواخر قرن هجدهم در بریتانیا آغاز شد، سرمایه توانست نیروی کار را به‌سان کالایی خاص، همچون کالایی مورد نیاز برای تولید، در راستای تولید ارزش‌های استفاده‌ای سبک همراه با فناوری‌های در دسترس، خریداری کند. گسترش بازار و نیروی منطق سرمایه توانست سلطه‌اش را بر غیرکالوارگی سنتی و قلمروهای پیرامونی زندگی اقتصادی توسعه دهد.

سرمایه‌داری، تا ربع آخر قرن نوزدهم در بریتانیا، به‌طور فزاینده‌ای به ابژکتیویزه کردن<sup>39</sup> یا شی‌عواره کردن<sup>40</sup> روابط اقتصادی به‌سان روابط کالایی عادی گرایش داشت، و با انجام این کار، در میان اشیایی که انسان‌ها ساخته‌اند ظرفیت منحصربه‌فرد و قابل توجهی نشان داد برای فراتر رفتن از خود ما و تولنا بودن به تنظیم خودآیین و غیرشخصی

37 A Reified and Inverted Society

38 Productive land

39 objectify

40 reify

فعالیت‌هایمان «از بیرون»، فارغ از تعلق ما به یک طبقه‌ی اجتماعی خاص. اجناس تولیدشده به‌سان کالاها، کالایول ایجادشده توسط مبادلات کالایی، بازار جامعه‌گستر و ماشین‌آلات مکانیزه‌شده‌ی مدرن، هر چند در ابتدا، مصنوعات بشری یا کمک‌مان {بودند}، نه‌تنها میانجی عاملان اقتصادی نشدند، بلکه آنها را در این جامعه‌ی وارونه به انقیاد خود در آوردند.

هرچند روابط کالایی عمدتاً به‌نحوی عام‌گرایش به غلبه (بر جامعه) نشان می‌دادند، جامعه‌ی بریتانیایی اما فرونیاشید و درهم‌نشکست. برعکس، رشد اقتصادی بی‌سابقه هرچند نامتوازی را تجربه کرد. بدین ترتیب، تضمین بازتولید اجتماعی نه از طریق روابط انسانی بی‌واسطه‌ی سلطه و سرسپردگی بود که ویژگی جوامع پیشین محسوب می‌شد، که، عمدتاً از طریق بازار خودآیین، غیرشخصی و شیء‌واره بود. بازار سرمایه‌داری توانست سطوح قیمت، سود و مزد را تنظیم کند، به‌نحوی که طبقات اصلی سرمایه‌دار و کارگر، درآمدها، مزدها و ارزش‌های استفاده‌ای کالایی‌شده را، که برای تضمین بازتولید خود به آنها نیاز داشتند، دریافت کنند. علاوه بر این، کارگران، که قوه‌ی کار را به سرمایه عرضه می‌کردند، به طور جمعی هیچ‌گونه مقاومت سازمان‌یافته و پایداری در برابر سرمایه نکردند، نه از آن دست که بتواند تهدیدی جدی برای مدیریت سرمایه‌دارانه‌ی اقتصاد یا برای مدیریت کارخانه‌های فردی سرمایه‌داران محسوب شود.

سرمایه‌داری لیبرال بریتانیایی به‌طور فزاینده‌ای یک ظرفیت درونی نشان داد برای حرکت به سوی یک اقتصاد سرمایه‌دارانه‌ی ناب یا تحقق آن، اما از آنجا که همواره قدری مقاومت انسانی و ارزش استفاده‌ای وجود داشت، که بازار غیرشخصی سرمایه نمی‌توانست به سادگی با به‌کارگرفتن "اجبار ملال‌آور"<sup>41</sup>ش بر سرمایه‌داران و کارگران به یکسان، بر آن غلبه کند، بنابراین مطالعه‌ی تاریخ نمی‌تواند به‌نحوی کامل یا دقیقاً منطق سرمایه یا محدودیت‌های مشخص قدرت‌هایش را افشاء کند.

## ضرورت نظریه‌ی ناب

تنها در دوران سرمایه‌داری است که اقتصاد به "فک‌شدگی"<sup>42</sup> از جامعه‌ای که پیش‌تر آن را در بر می‌گرفت گرایش نشان می‌دهد (آن‌گونه که ممکن است کارل پولانی آن را به کار برده باشد)؛ به نحوی که خودتعریف‌گر، خودتنظیم‌گر<sup>43</sup> و خودگستر<sup>44</sup> می‌شود؛ بدین ترتیب، اجازه می‌دهد تا "امر اقتصادی" را متمایز از مفاهیم "امر اجتماعی" یا "امر سیاسی" تصور کنیم به نحوی که محققان پیشامدرن نمی‌توانستند چنین تصویری داشته باشند. در واقع، علوم اجتماعی مدرن عمدتاً به دلیل کارکرد خودآیین اقتصاد در دوران سرمایه‌داری لیبرال گسترش یافت. مدیریت زندگی اقتصادی واقعی یا اصلی از سوی اقتصاد کالایی بازار تشخیص این نکته را ساده‌تر کرد که پایه و اساس مادی نه تنها سرمایه‌داری، بلکه تمام جوامع تاریخی، در گرو رولبط اقتصادی است، خواه قلمرو اقتصادی

---

41 Dull compulsion

42 disembed

43 Self-regulating

44 Self-expanding

خودآیین باشد، همان‌گونه که در سرمایه‌داری چین است، یا با قلمروهای سیاسی و مذهبی ادغام شده باشد، آن‌طور که در جوامع سنتی بوده و هست.

اگر این چشم‌انداز را بپذیریم و بنابراین سرمایه‌داری را مرجعی برای تمام جوامع دیگر قرار دهیم، موظفیم تا اطمینان حاصل کنیم که دانش‌مان از چگونگی عملکرد این نظام اقتصادی دقیق و کامل است. نیازی به توافق بر سر تعاریف یک‌سویه، الگوها یا سنخ‌های آرمانی اقتصاد خود نداریم، زیرا داشتن شناختی ابژکتیو، کامل و علمی از اصول عملکرد اقتصاد سرمایه‌دارانه هم لازم است و هم می‌توانیم آن را به‌دست بیاوریم، چیزی که در مورد فئودالیسم یا دیگر شکل‌های جامعه یا اقتصادهای سنتی ممکن نبود.

برای پرده برداشتن از منطق درونی‌ای که به سرمایه‌داری اجازه می‌دهد تا هم‌زمان با خودسازی (خودترکیب‌گری<sup>45</sup>)، زندگی اقتصادی مادی را نیز بازتولید کند، نمی‌توانیم بر یک روش سهل‌الوصول عاریه گرفته‌شده از علوم طبیعی تکیه کنیم. حتی اگر اقتصاد سرمایه‌دارانه هنوز عمدتاً به طور مدام با روشی خودآیین عمل می‌کرد، مطالعه‌ی آن در آزمایشگاه، آن‌گونه که در رابطه با پژوهش‌های معین علوم طبیعی ممکن است. امکان‌پذیر نبود. باید محیطی را پیدا کنیم که در آن ظرفیت سرمایه برای خودتنظیم‌گری و خودتعریف‌گری بررسی شود. خوشبختانه، هرچند یک اقتصاد سرمایه‌دارانه‌ی ناب هرگز متحقق نشده، اما سرمایه‌داری لیبرال به‌قدر کافی بر محدودیت‌های ارزش استفاده‌ای غلبه کرد تا امکانی برای تصورکردن یا ساخت چنین جامعه‌ای در نظریه فراهم شود، و به‌این ترتیب هدف یا غایتی که سرمایه به‌واسطه‌ی عملکرد منطق‌اش در تلاش برای نائل شدن به آن بود، آشکار شود. در واقع، اگر سرمایه‌داری لیبرال رشدیافته عمدتاً با یک منطق اقتصاد کالایی مدیریت شود، پس امکان آن هست که آن منطق را به‌نحوی اندیشگانی، به‌میانجی آنچه که می‌توان "نسخه‌برداری از روش"<sup>46</sup> تلقی کرد بازسازی کنیم. نظریه‌ی ما در پی آن نیست تا موضوع مطالعه‌اش را مستقیماً کپی یا نسخه‌برداری کند؛ بلکه، روش خودتجربیدگری یا خودترکیبی سرمایه‌داری را بازتولید یا دنبال می‌کند (سکین 1975، p.85).

مفهومی ترکیبی مانند سرمایه‌داری، نمی‌تواند به طور صوری یکبار برای همیشه در چند جمله تعریف شود. برای تعریف درست سرمایه‌داری باید یک "فضای ارزش استفاده‌ای ایده‌ال" در نظریه بسازیم، که در چارچوب آن سرمایه بتواند تجربه‌های خود را به منصفی ظهور برساند، بدون این‌که تصادفات و حوادث بیرونی (مانند سرکشی جمعی انسانی، مقاومت ارزش استفاده‌ای یا طبیعت) که به‌اندازه‌ی کافی نیرومند هستند که سرمایه نتواند با عملکرد خودآیین و غیرشخصی‌اش بر آنها غلبه کند، مانع آن شوند. پس از آن می‌توانیم بدون هیچ‌گونه دخالتی، منطق یا قوانین عملکرد سرمایه را بافعال و نسخه‌برداری کنیم. تنها هنگامی که ابژه‌ای مانند سرمایه‌داری تاریخی گرایشی واقعی را به مجاورت و نزدیک‌شدن به تصویر ایده‌ال و مجرداش، از طریق یک فرایند خودتجربیدگری آشکار می‌کند، می‌توان گفت که یک تصویر یا تجرید نظری معتبر ریشه در "نسخه‌برداری روش" دارد<sup>47</sup>.

45 Self-synthesize

46 Method copying

47 منظور نویسنده این است که سرمایه‌داری در مرحله‌ی لیبرالی توسعه‌ی تاریخی‌اش چنان به وضعیت ایده‌آل و ناب و مجردش نزدیک شد که امکان کپی‌کردن اندیشگانی شیوه‌ی عملکرد آن برای دانشمندی همچون مارکس فراهم گشت. /م.

منطق دیالکتیکی یا قوانین درونی حرکت سرمایه صرفاً در شکل ناب‌شان در این فضای ارزش استفاده‌ای ایده‌ای عمل می‌کنند، و به نظر می‌رسد تنها همان ارزش‌های استفاده‌ای وجود دارند که سرمایه، منطق و بازارش می‌تولند بدون مداخله‌ی فعال سیاست رفاه اجتماعی و تدبیرهای اقتصادی بخشی از دولت و ورژواری، تولیدشان کند. بدین ترتیب، تنها در نظریه‌ی ناب است که (۱) قوانین سرمایه به‌سان قوانین سرمایه ظاهر می‌شوند، و نه همچون گرایش‌هایی با قدرت‌های متفاوت، که در هر موقعیت تاریخی، به‌خاطر وجود درجات متفاوتی از مقاومت ارزش استفاده‌ای سرکش، که سرمایه نمی‌تواند به نحوی خودآیین بر آن غلبه کند، وجود دارند؛ (۲) تنها در سطح نظریه‌ی ناب است که مقیاس کامل ظرفیت سرمایه برای خودتنظیم‌گری و خودبازتولیدی خودآیین تحقق می‌یابد (۳) و محدودیت‌های ظرفیت سرمایه برای حفظ نیروی کار در شکل کالایی را مشاهده می‌کنیم، با فرض این که کارگران به‌طور جمعی در برابر سرمایه مقاومت نمی‌کنند، مثلاً آن‌گونه که به درجات مختلف در هر نوع سرمایه‌داری تاریخی انجام خواهند داد.

فضای ارزش مصرفی نظری و ایده‌ال در سرمایه‌داری ناب، که آشکارشدن منطق اقتصاد کالایی سرمایه را در رسیدن به تعریفی ترکیبی از سرمایه‌داری، به میانجی سرمایه بازتولید می‌کند، شبیه فضایی است که هگل برای مطلق<sup>48</sup> در منطق‌اش فراهم می‌کند. مطلق خودش را در قلمرو اندیشه‌ی ناب مقدم بر تکامل فلسفه‌های طبیعت و روح‌های کرانمند و متناهی آشکار می‌کند (سکین 1984، pp. 5-64)۔ دیالکتیک سرمایه همچنین به سرمایه، که سوژه/لبزه‌ی آن است، اجازه‌ی خودگستری یا خودتجربیدی در قلمرو اندیشه‌ی ناب را می‌دهد، تا منطق‌اش را به‌سان یک تجرید ترکیبی و نه یک تجرید آکسیوماتیک منفک نشان دهد. بدین ترتیب، سرمایه‌داری، نه همچون امری ذهنی، دلخواه، یک‌سویه، و از این‌رو صوری‌سازی نامفهوم تجربه‌ی تاریخی ما، بلکه تنها به‌عنوان تجرید نظری معتبر یک سرمایه‌داری تاریخی تأیید می‌شود؛ یک سرمایه‌داری تاریخی که به شکلی خودتجربیدگر یا خودتعریف‌گر و خودتنزیه‌گر وجود داشت.

ما ایده‌ی سرمایه را به‌عنوان یک مطلق هگل-گونه، از طریق تبدیل و تحویل انگیزه‌های اقتصادی‌مان به چیزی نامتناهی و بیکران به‌دست می‌آوریم. ابتدا انسان را "تک‌ساحتی" می‌کنیم از راه تبدیل و فروکاست آن به هومو اکونومیکوس<sup>49</sup> (یا به سرمایه‌دار به‌سان تشخیص‌یابی سرمایه)، و سپس چنین موجودی را در جستجوی بی‌وقفه‌ی بی‌نهایت سود یا ثروت مجرد و انباشت سرمایه، به نحوی تک‌بعدی تصور می‌کنیم، چیزی که انسان‌ها تنها می‌توانند به‌طور محدود در پی آن باشند (سکین 1999b, p. 104-5).

هنگامی که سرمایه‌داری به مرحله‌ی رشدیافته‌ی لیبرالی رسید، در واقع، سرمایه کوشش کرد تا فعالیت ثروت مجرد/سود/انباشت سرمایه را بدون محدودیت ارتقا دهد، اما هرگز نتوانست کاملاً به وضعیت مطلق هگلی در یک محیط تاریخی دست یابد. در واقع، ظهور سرمایه‌داری، با کالایی‌شدن هم‌زمان نیروی کار ملازم آن، یک تکامل تاریخی اتفاقی بود، چون حیات اجتماعی ما به‌لحاظ تاریخی ارزش‌های استفاده‌ای فوق‌العاده متنوعی در بر دارد، که به‌سادگی قابل کالایی‌شدن نیستند. سرمایه‌داری به‌علت سازگاری‌اش برای تولید ارزش‌های استفاده‌ای سبک و نسبتاً

48 Absolute

49 Homo economicus

ساده همچون اجناس پشمی دوران مرکانتیلیستی - و تک‌وینی - سرمایه‌داری، یا اجناس پنبه‌ای دوران لیبرالی - و صنعتی - سرمایه‌دارانه توسعه یافت. تنها در مقیاسی وجود داشت که می‌توانست یک جامعه‌ی شیء‌واره، وارونه (یا سر و ته) و "غیرطبیعی" را حفظ کند و به‌همین دلیل، محیط و فضای ارزش‌های استفاده‌ای که سرمایه در چارچوب آن عمل می‌کرد باید چنان باقی می‌ماند که سلطه‌ی سرمایه بر زندگی اقتصادی - مادی و اصلی تداوم می‌یافت. بدین ترتیب، این اقتصاد عمدتاً خودتنظیم‌گر، در مقام یک وضعیت تاریخی، دارای گستره‌ی نسبتاً کمی بود.

با پایان دوران لیبرالی، سرمایه و بازار جامعه‌گسترش، با این‌که دولت با توسعه‌ی سیاست‌های اقتصادی در جهت حمایت از بازار به‌واسطه‌ی "درونی کردن عوامل خارجی"<sup>50</sup> مداخله می‌کرد (به‌عنوان مثال، با سرکوب مقاومت ارزش استفاده‌ای و مقاومت جمعی انسانی)، نتوانست بر مقاومت نشأت‌گرفته از یک زندگی مبتنی بر ارزش استفاده‌ای عمدتاً پیچیده غلبه و وضعیت از پیش استقرار یافته را حفظ کند. در عوض، سرمایه در سرتاسر دوران امپریالیستی (۱۸۷۰-۱۹۱۴) و پس از آن، به‌تدریج قدرت‌اش بر زندگی اقتصادی مادی را از دست داد، تا اندازه‌ای که در دوران بحران بزرگ<sup>51</sup>، سرمایه و بازار کوچک شده‌اش، نتوانستند اقتصاد را با موفقیت تنظیم کنند یا در احیای آن موفق شوند.

دیالکتیک سرمایه با موفقیت سرمایه‌داری را به‌سان یک شیوه‌ی تولید با منطق خودگردان و منحصر به‌فرد نظریه‌پردازی می‌کند. سرمایه‌داری به‌لحاظ تاریخی صرفاً به‌درجه‌ای که این منطق عمل می‌کند وجود دارد. نظریه‌ی ناب بر آن نیست و ادعا نمی‌کند که سرمایه‌داری تاریخی را با تمام جزئیات تجربی‌اش می‌شناسد، بلکه تنها آن چیزی را که نتیجه‌ی ضرور عملکرد منطق اقتصاد کالایی سرمایه است نشان می‌دهد. یک نظریه‌ی مفهومی مجرد، که اجازه می‌دهد تا محدودیت‌های ظرفیت سرمایه‌داری را برای خودسازماندهی<sup>52</sup>، هنگامی که با مطیع‌ترین ارزش‌های استفاده‌ای که در زمینه‌های تاریخی گوناگون می‌یابد، درک کنیم، این نظریه برای پیش‌بینی آینده‌ی سرمایه‌داری نیست. بلکه یک نقطه‌ی مرجع مناسب، یا به‌بیانی یک چارچوب ضروری از روابط اقتصادی فراهم می‌کند تا ما بتوانیم برای ارزیابی یا تعیین این نکته به‌کارش ببریم که آیا هنوز با وجود درجات گوناگونی از مقاومت جمعی انسانی و مقاومت ارزش استفاده‌ای با مرحله‌ای از سرمایه‌داری در تاریخ روبرو هستیم، و یا این‌که این تصادفات و عوامل موجود، منطق سرمایه‌داری را تضعیف کرده‌اند و ما از یک سرمایه‌داری پایدار و بادوام دور شده‌ایم.

عملکرد منطق سرمایه خودبه‌خود منجر به درهم شکستن نظام یا وقوع انقلاب نمی‌شود. مقاومت جمعی انسانی در برابر سرمایه نمودی از آزادی بشر و نه محصول قوانین دیالکتیکی است. بنابراین، نظریه‌ی اوزوبی مراحل توسعه‌ی تاریخی سرمایه‌داری، باید هم به نیروی منطق سرمایه به نحوی که در یک دوره‌ی تاریخی معین عمل می‌کند، و هم به شکل‌های عمده‌ی ارزش استفاده‌ای و مقاومت جمعی انسانی در برابر عملکرد آن که مواجهه‌ای تصادفی است اهمیت بدهد.

50 Internalizing externalities

51 Great Depression

52 Self-organization

بدین ترتیب، نظریه‌ی دیالکتیکی سرمایه‌داری ناب دقیقاً پیشرفتی قابل‌ملاحظه نسبت به نظریه‌ی اقتصادی نوکلاسیک است، چون هم تمایزات واضح و آشکاری میان قواعد عام زندگی اقتصادی فراتاریخی<sup>53</sup>، که در تمام اقتصادهای پایدار باید مشاهده شود، و اصول خاص اقتصاد کالایی سرمایه‌داری ایجاد می‌کند، و هم تمایزات روشنی میان بازتولید منطق درونی سرمایه‌داری در سطح نظریه‌ی (ناب) و نظریه‌پردازی متعاقب آن پیرامون چگونگی عملکرد آن منطق در مراحل توسعه‌ی تاریخی سرمایه‌داری ایجاد می‌کند؛ آنجا که عملکردش همواره با ممانعت ارزش استفاده‌ای و مقاومت جمعی انسانی روبرو می‌شود.

### محدودیت‌های علم اجتماعی و علم طبیعی

مارکس تاکید داشت که در مطالعه‌ی سرمایه‌داری باید تجرید را جایگزین تجربه کرد. با وجود این، سکین می‌افزاید (1975, pp.852, 854, 857-61) که بسیار مهم است که بین (الف) یک تجرید دلخواه یا ذهنی، مانند یک سنج ایده‌آل، و (ب) یک تجرید دیالکتیکی که در نظریه، یک فرایند خودتجریدگری را که درونی موضوع پژوهش است نسخه‌برداری یا بازتولید می‌کند، تمایز قائل شویم.

دیالکتیک سرمایه نیاز ندارد و نباید در عرصه‌ی پژوهش‌اش به روش‌های تجربی، پوزیتیویستی و ابزارگریانه که معمولاً توسط دانشمندان علوم طبیعی به کار گرفته شده و توسط اقتصاددانان نوکلاسیک با شور و شوق تقلید شده است متوسل شود. این باور پوزیتیویستی که تنها یک روشی علمی وجود دارد، روشی که معمولاً فرض می‌شود از فیزیک نشأت گرفته و سپس متعاقباً نه تنها در مطالعه‌ی علوم طبیعی به‌طور کلی، بلکه در علوم اجتماعی نیز به کار رفته، یک شکل افراطی تقلیل‌گرایی<sup>54</sup> روش‌شناختی است.

این ایده که هر جامعه‌ای به‌نحوی تغییرناپذیر "از بیرون" همچون یک نظم شبه‌طبیعی به ما داده شده، چیزی که باید خود را با آن سازگار کنیم، مضحک است. در ضمن هیچ جامعه‌ای نباید همچون یک "شیء فی‌نفسه" درک شود که گویا برای همیشه مبهم یا ناشناخته باقی خواهد ماند. ما انسان‌ها هستیم که جوامع را می‌سازیم و بازسازی می‌کنیم، از جمله سرمایه‌داری، که بدون توجه به این نکته ممکن است طبیعی یا ابدی به نظر برسد. در واقع، دانش محدود و تقریبی علوم طبیعی ممکن است چیزی بیش از "قانع شدن به آنچه فعلاً به دست آورده‌ایم"<sup>55</sup> نباشد، و بنابراین، ممکن است فرضیه‌هایی تجربی باشند که به‌طور معمول در زمان حال پذیرفته شده‌اند و با پیشرفت‌های بعدی علم اجتماعی ابطال یا رد می‌شوند (سکین 1984, p. 20)؛ اما این بدان معنا نیست که علم اجتماعی نمی‌تواند به‌نحوی کامل منطق درونی، قوانین حرکت یا اصول عملکرد یک نهاد اجتماعی مانند سرمایه‌داری را فاش یا آشکار سازد.

53 Supra-historic

54 reductionism

55 So far, so good

از آنجا که اقتصاددانان بورژوا به لحاظ ذهنی در درون متافیزیک الهام گرفته از رویکرد پوزیتیویستی‌شان محصور هستند، نمی‌توانند حتی این امکان را بپذیرند که یک سوژه/ابژه‌ی تاریخی ساخته شده به دست انسان، مانند سرمایه‌داری، می‌تواند ظرفیتی قابل توجه در خودم‌دیریتی<sup>56</sup> و اداره‌ی فعالیت‌های اقتصادی انسانی نشان دهد، و بدین ترتیب، عمدتاً برای یک دوره‌ی محدود بتواند در تنظیم غیرشخصی‌اش از آن فعالیت‌ها بر ما پیشی بگیرد. این روش دیالکتیکی است که برای فهم ابژکتیو و علمی چنین سوژه/ابژه‌ای مناسب است. همان‌طور که گفتیم، می‌توان این امر را به راحتی تصدیق کرد که روش دیالکتیکی کشف دانش کامل مربوط به یک سوژه/ابژه‌ی خودآشکارگر<sup>57</sup> و خودتجریدگر، نمی‌تواند به درستی در علوم طبیعی به کار گرفته شود. طبیعت هیچ‌گونه غایت‌شناسی<sup>58</sup> را به ما نشان نمی‌دهد. نمی‌توانیم منطق آن را "از درون" مشاهده و بازتولید کنیم و به‌طور قطع و یقین واقعیت غیر قابل فهم پیچیده و غایی آن را بشناسیم، زیرا ما سازنده‌ی آن نیستیم. خلاصه این که نمی‌توانیم (برخلاف سرمایه‌داری) "ایده‌ی منطقی انضمامی" یا "شیء‌ی نفسه"ی نومنال<sup>59</sup> طبیعت را بشناسیم. زیرا طبیعت اصول عملکردش را، آن‌گونه که سرمایه‌داری می‌کند، بر ما آشکار نخواهد کرد؛ دیالکتیک طبیعت (یا ماده) ناممکن است (سکین 1993، pp. 25-6; همچنین نگاه کنید به: 1998, p. 436 و 1984, pp. 18-20).

### نظریه‌ی مرحله‌ی توسعه‌ی تاریخی سرمایه‌داری

اونویست‌ها بر این باورند که مارکس نه تنها نخستین کسی بود که ضرورت نظریه‌پردازی سرمایه‌داری ناب را تشخیص داد، بلکه همچنین تشخیص داد که سرمایه‌داری در دوره‌های تشکیل و بلوغ‌اش به‌طور متفاوتی عمل می‌کند و بدین ترتیب هر دوره‌ای باید به‌طور متفاوت نظریه‌پردازی شود. به عقیده‌ی مارکس، در دوره‌ی تشکیل، "تجارت بر صنعت غلبه دارد، در جامعه‌ی مدرن، خلاف آن صادق است" (1969, p. 858, 1973, p. 330). پیامد چنین چیزی این است: درحالی‌که سرمایه همواره در تعقیب ثروت‌لندوزی خرماتیسستیک است، سرمایه‌ی مرکانتیلیستی به نحوی عمل می‌کند که "مستقیماً در تضاد با مفهوم ارزش" است. پیش از ایجاد نظام سفارشی<sup>60</sup> [نظام برون‌سپاری تولید]، "خرید ارزان و فروش گران قانون تجارت [بود]" (1973, p. 856) - در نتیجه، "جایی که تجارت بر صنعت حاکم است، جایی که سرمایه‌ی تجاری" مبادله‌ی محصولات در میان جوامع توسعه‌نیافته را رواج می‌دهد، سود بازرگانی نه تنها همچون قلب و کلاهدرداری ظاهر می‌شود، بلکه همچنین عمدتاً از همان‌ها سرچشمه می‌گیرد" (1969b, pp. 330-1) - در طول این دوره‌ی تکوین و تشکیل، هنگامی که انباشت اولیه انجام می‌شد، زور و حقه‌بازی به کرات به کار گرفته شد. به عقیده‌ی مارکس، زور "قابله‌ی هر جامعه‌ی قدیمی است که به آسودگی جامعه‌ی جدیدی است. زور خود یک نیروی اقتصادی است" (1969, p. 751) - اما در سرمایه‌داری لیبرال رشدیافته، "زور

56 Self-manage

57 Self-revealing

58 teleology

59 noumenal

60. putting-out



مستقیم، بیرون از شرایط اقتصادی [وجود داشت] . . . {و} صرفاً به‌طور استثنایی . . . به‌کار گرفته می‌شد." در عوض، بازیگران اقتصادی تابع "اجبار ملال‌آور روابط اقتصادی بودند" (1969, p. 737). - به‌همین ترتیب، سرمایه‌ی ربایی، شکل کهنه‌ی سرمایه‌ی بهره‌بر نیز مبتنی بر "دزدی و چپاول" بود (1969b, p.593) طوری که بعدها با توجه به رشد اقتصاد بازار نتوانست به‌طور معمول آن را انجام دهد.

برای اونویست‌ها، اقتصاد مارکسی رشته‌ای<sup>61</sup> است که اقتصادهای واقعی را در پرتو قوانین اقتصاد کالایی که در نظریه‌ی سرمایه‌داری ناب تثبیت شده مطالعه می‌کند. نظریه‌ی مرحله (dankairon) - بر آن است تا یک میانجی معنادار و ضروری یا پیوندی حیاتی باشد میان نظریه‌ی تکین، مجرد-عام و جبری<sup>62</sup> سرمایه‌داری ناب (genriron)، که برون‌یابی<sup>63</sup> یک گرایش شی‌ء‌واره‌کننده‌ی به‌نحوی روزافزون نیرومند را نشان می‌دهد، که بر زندگی اقتصادی مدرن غرب تا اواخر قرن نوزدهم غالب بود و واقعیت‌های تجربی انضمامی-مشخص<sup>64</sup> جوامع سرمایه‌داری گوناگون که هرگز نمی‌توانند کاملاً تابع این گرایش باشند. در واقع، چون ارزش‌های استفاده‌ای هرگز آن‌قدر که در جهان مجرد نظریه رام فرض می‌شوند، اهلی نیستند، نظریه‌ی مرحله باید پیش از سنجش کارکرد یک جامعه‌ی سرمایه‌دارانه‌ی واقعی در تاریخ، منطق نظریه‌ی ناب را همراه با ارزش‌های استفاده‌ای واقع‌گرایانه‌تر، که بر یک مرحله‌ی تاریخی خاص غالب بوده‌اند گردهم آورد. بدین ترتیب، یک رویکرد سطوح تحلیل، برای فهم سرمایه‌داری ضروری است.

من برای خصلت‌نمایی<sup>65</sup> هر مرحله، در درجه‌ی اول از ترجمه‌ی انگلیسی منتشر نشده‌ای از انواع سیاست‌های اقتصادی تحت سرمایه‌داری نوشته‌ی کوزو اونو و (Keizai Seisakuron, ۱۹۷۱) و از رویکردی ژاپنی به مراحل توسعه‌ی سرمایه‌داری نوشته‌ی رابرت آلبریتون (۱۹۹۱) بهره گرفته‌ام، که نشان‌دهنده‌ی فهمی انتقادی از رویکرد اساسی اونو به خصلت‌نمایی مراحل توسعه‌ی تاریخی سرمایه‌داری است.

سکین توضیح می‌دهد که نظریه‌ی مرحله‌ی توسعه‌ی سرمایه‌داری نقشی واسطه‌ای میان نظریه و تاریخ بازی می‌کند، که متناظر با فلسفه‌ی امر واقع (Realphilosophie) هگل است (1975, pp. 64-5, 1984, pp. 859, 861, 870-1). هگل بر این باور بود که منطق دیالکتیکی‌اش متناظر با متافیزیک است. او با کاربست منطق بر جهان مادی طبیعت و روح کران‌مند، انتظار داشت که مکر عقل<sup>66</sup> در نهایت بر این قلمروها هم چیره شود، اما نه بدون پاره‌ای از انحرافات به‌دلیل وجود تصادفات همه‌جا حاضر. به‌همین ترتیب، دیالکتیک سرمایه، ذات سرمایه را (به معنی دقیق کلمه) در یک جامعه‌ی سرمایه‌دارانه‌ی ناب نشان می‌دهد، جامعه‌ای که تنها در قلمرو نظری وجود دارد، درحالی‌که نظریه‌ی اونویی مرحله‌ی سرمایه‌داری، آشکارشدن منطق سرمایه را در محیط‌های تاریخی بررسی می‌کند، جایی که بر تمام مقاومت ارزش‌های استفاده‌ای یا مقاومت جمعی انسانی نمی‌توان با عملکرد خودآیین سرمایه غلبه کرد.

61 A discipline

62 deterministic

63 extrapolation

64 concrete-specific

65 characterize

66 The cunning of reason

سکین یک مرحله‌ی تاریخی از توسعه‌ی سرمایه‌داری را همچون یک سنخ "مادی" و نه یک سنخ "ایده‌آل" در نظر می‌گیرد، زیرا خصلمت‌نمایی یک مرحله در پرتو نظریه‌ی دیالکتیکی و بنابراین دترمینیستی صورت می‌گیرد. بدین ترتیب، مراحل مرکانتیلیسم، لیبرالیسم و امپریالیسم در نظریه‌ی اونویی، "ناخویش‌مندی و بیگانه‌شدگی‌ها"<sup>67</sup> یا "پدیدارهای جسم‌یافته‌ی" هگل‌گونه‌ای از منطق درونی سرمایه‌داری، در محیط‌های تاریخی و تکنولوژیکی معین و فضاهای ارزش استفاده‌ای تاریخا خاص هستند. بنابراین، توصیف "سنخ مادی یک مرحله" (سکین 1975, p. 854)، چیزی به لحاظ ابژکتیو بکه است، و نه این‌که یکی از بسیار سنخ‌های ایده‌آل جزیی (یعنی، یک‌سویه و ضرورتاً جان‌بدارانه) باشد، سنخ‌هایی که تصویرهای ذهنی و خودسرانه از سرمایه‌داری، همچون چیزی از بیرون مشاهده‌شده به‌دست می‌دهند، چیزی شبیه مشاهده‌ی یک ابژه‌ی علم طبیعی.

سکین از اصطلاح "فضای ارزش استفاده‌ای"<sup>68</sup> برای ارجاع به زمینه‌ی انضمامی-مشخصی استفاده می‌کند که درون آن زندگی اقتصادی مادی یک جامعه‌ی تاریخی شکل گرفته و رشد می‌کند (به‌عنوان مثال، نگاه کنید به: 2001, pp. 37-8). تنوع عظیمی از فضاهای ارزش استفاده‌ای در سراسر تاریخ وجود داشته است، اما تعداد اندکی توانسته‌اند با موفقیت توسط منطق سرمایه‌سازمان داده شوند. تنها آن فضاهایی که ارزش‌های استفاده‌ای کلیدی در چارچوبشان به لحاظ سرمایه‌دارانه، یعنی همچون کالا، قابل تولید هستند، می‌توانند توسط منطق سرمایه به تبعیت از آن واداشته شوند، و از این رو، قابل کنترل‌اند. هیچ فضای ارزش استفاده‌ای در تاریخ نیست که ایده‌آل سرمایه باشد. در همه‌ی جوامع سرمایه‌دارانه‌ی تاریخی، همواره برخی از شکل‌های مقاومت ارزش استفاده‌ای، مقاومت انسانی یا مقاومت طبیعی، وجود خواهد داشت؛ مقاومتی که منطق سرمایه نمی‌تواند آنها را مدیریت کند. سرمایه‌داری‌هایی که در تاریخ تجربه می‌کنیم نتیجه‌ی ترکیب‌های خاص<sup>69</sup> منطق سرمایه و فضاهای ارزش استفاده‌ای خاص، و کمتر از ایده‌آل هستند. این مقاومت ممکن است شکل چرخه‌های صنعتی را تحریف کند یا مانع عملکرد قوانین ارزش و سود میانگین شود. به‌هرحال، تا زمانی که بازار همچنان گرایش به این دارد که بدون تکیه به اصل برنامه‌ریزی دولتی، مگر در حالت یک کمک فرعی، تخصیص بهینه‌ی منابع در مرحله‌ی پایینی<sup>70</sup> فعالیت میانگین‌اش را انجام دهد، سرمایه‌داری پایدار باقی خواهد ماند. با وجود این، اونویست‌ها از ابتدا دریافتند که مکر سرمایه<sup>71</sup> نمی‌تواند به‌طور نامحدود بر مقاومت انسانی، ارزش مصرفی و طبیعی غلبه کند، حتی اگر از حمایت دولت بورژوازی برخوردار باشد.

از آن‌جا که سرمایه‌داری فقط هنگامی در تاریخ تحقق یافت که ارزش‌های استفاده‌ای عمده که جامعه نیازمندشان است، در حالت کالایی به‌راحتی قابل تولید باشند، بنابراین تکامل یک نظریه در باره‌ی مرحله‌ی توسعه‌ی تاریخی سرمایه‌داری باید در سنجشی از رابطه‌ی میان عملکرد منطق سرمایه و آن ارزش‌های استفاده‌ای حیاتی آغاز کند که باید در یک مرحله‌ی خاص مدیریت شوند. اذعان به این‌که سرمایه‌داری تاریخی باید با انواع و درجات مختلف مقاومت ارزش استفاده‌ای در مراحل متفاوت رشد‌یافتگی‌اش دست و پنجه نرم کند، اذعان به این است که مقیاس و

67 alienations

68 Use-value space

69 Specific combinations

70 subphase

71 The cunning of capital

گستره‌ی تولید ارزش استفاده‌ای به‌سان تولید سرمایه‌دارانه‌ی کالاهای تولیدشده به‌وسیله‌ی نیروی کار کالایی‌شده نیز، از یک مرحله تا مرحله‌ی دیگر متفاوت است. بدین ترتیب، هر یک از آن سه مرحله‌ی یاد شده به‌واسطه‌ی فضای ارزش استفاده‌ای سرنمونی که در هر مرحله غالب است خصلت‌نمایی می‌شود. بنابراین، انواع تولید ارزش استفاده‌ای غالب بر هر یک از مراحل تاریخ جهانی سرمایه‌داری<sup>72</sup> باید وارد بحث شود. در چنین وضعیتی، اختلالاتی نظام‌مند در عملکرد قانون ارزش رخ می‌دهد، زیرا سرمایه تلاش می‌کند تا انواعی از ارزش‌های استفاده‌ای تولید کند که از سنخ پنبه یعنی ارزش‌های استفاده‌ای سبک نیستند، همان که در سرمایه‌داری ناب داشتیم. در ضمن سرمایه حالا با فناوری‌هایی سنگین‌تر از فناوری‌های سبکی که در نظریه‌ی ناب داشتیم روبرو است، که مدیریت‌شان برای سرمایه دشوارتر است.

در سطح نظریه‌ی مرحله، سرمایه‌دار دیگر به‌سادگی تشخیص‌یابی حرکت سرمایه به‌نحوه‌ی مجرد نیست، بلکه یک شکل سازمانی است که مناسب‌ترین شیوه‌ی عمل برای تولید ارزش استفاده‌ای مسلط در آن مرحله محسوب می‌شود. در دوره‌ی مرکانتیلیسم، شکل غالب سرمایه، سرمایه‌ی تجاری بود؛ برای سرمایه‌داری رقابتی، شکل غالب، سرمایه‌ی صنعتی بود؛ و برای امپریالیسم، شکل غالب، سرمایه‌ی مالی بود. در دوره‌ی مرکانتیلیستی، ارزش استفاده‌ای کلیدی، اجناس پشمی تولیدشده تحت نظام سفارش جنس بود. در دوران لیبرالی، اجناس پنبه‌ای را داشتیم که توسط بنگاه‌های کوچک سرمایه‌دارانه در رقابت ذره‌ای (اتمیتی) تولید می‌شد. در دوره‌ی امپریالیستی، اجناس سنگین آهن و فولاد را داشتیم که در مقیاسی بزرگ توسط شرکت‌های سهامی انحصاری تولید می‌شدند. از آنجا که این‌ها مهم‌ترین محصولات "تولیدی"<sup>73</sup> در هر مرحله بودند، انباشت سرمایه هم عموماً در این صنایع تحقق می‌یافت.

توالی پشم، پنبه و فولاد در نظریه‌ی مرحله یک توالی ضروری نیست، زیرا نمی‌توان نشان داد که گذار از یک مرحله به مرحله‌ی دیگر ضرور است؛ در ضمن، به‌همان ترتیب نمی‌توان نشان داد که منطق سرمایه باید فقط به ترتیب در این سه مرحله برون‌یابی<sup>74</sup> شود. با این حال، با توجه به غلبه‌ی شکل‌های نوعاً معین تولید، می‌توان نشان داد که منطق سرمایه چگونه باید در این شرایط عمل کند، حتی اگر این شرایط خودشان منطقاً از نظریه‌ی ناب استنتاج نشوند.

در یک جامعه‌ی سرمایه‌داری ناب، جایی که ارزش‌های استفاده‌ای ایده‌الیزه شده‌اند (یا کنترل‌پذیرتر از آنچه که در واقعیت هستند مفروض می‌شوند) و منطق سرمایه بدون کمک از سوی هرگونه عاملیت<sup>75</sup> سیاسی یا هرگونه ممانعتی از سوی آن، عمل می‌کند، موضوع دولت ملی و تجارت میان دو کشور<sup>76</sup> از نظریه غایب است. تقسیم بازار سرمایه‌دارانه به بازارهای ملی متمایز، موضوعی تصادفی است که بخشی از قلمرو منطق سرمایه به حساب نمی‌آید. در حالی که نظریه‌ی ناب تنها با فرض وجود یک فضای ارزش استفاده‌ای ارتقایافته، ایده‌آل یا مجردشده، می‌تواند صورت‌بندی گردد. سرمایه‌داری واقعی، یک فضای ارزش استفاده‌ای انضمامی-مشخص را پیش‌فرض می‌گیرد، که هرگز به‌طور

72 World-historic stages of capitalism

73 manufactured

74 externalized

75 agency

76 Cross-border trading

کامل به تبعیت از منطق سرمایه در نمی‌آید. این موضوع حاکی از آن است که در سرمایه‌داری واقعی، حدودی وجود دارند که "عوامل خارجی"<sup>77</sup> به حساب می‌آیند (عواملی که از اصل عملکرد بازار سرمایه‌دارانه پیا را فراتر می‌گذارند). در نظریه‌ی مرحله، باید کار خود را با مواجهه با این عوامل خارجی آغاز کنیم و بپذیریم که سرمایه‌داری تاریخی می‌باید در چارچوب یک دولت ملی عمل می‌کند، و همین هم به‌نوبه‌ی خود، دلالت دارد بر حضور تجارت بین‌المللی و پرداخت‌های بین‌المللی.

نظریه‌ی دیالکتیکی سرمایه‌داری ناب صرفاً چگونگی عملکرد زیربنای اقتصادی سرمایه‌داری را در یک فضای ارزش استفاده‌ای ایده‌آل موجود در اندیشه توضیح می‌دهد، که تنها مقاومت ارزش استفاده‌ای که تحمل می‌شود آن چیزی است که منطق سرمایه می‌تواند به‌نحوی خودآیین بر آن غلبه کند؛ درحالی‌که در نظریه‌ی مرحله، برعکس، شکل غالب سرمایه‌ی مربوط به یک مرحله‌ی تاریخی خاص، همواره حمایت روبنای (سیاسی-ایدئولوژیک) آن مرحله‌ی خاص را در شکل سیاست‌های اقتصادی مناسب از سوی دولت به‌دست می‌آورد. مناسب‌ترین سیاست همان است که به‌طور موثری ارزش استفاده‌ای مسلط در آن مرحله را مدیریت کند. سیاست‌ها و قدرت دولتی باید به "درونی‌کردن" یا ادغام عوامل خارجی یا رام کردن ارزش استفاده‌ای سرکش و مقاومت جمعی انسانی مبادرت ورزند، تا آنها را تابع سازوکار خودتنظیم‌گر بازار سرمایه‌دارانه کنند. اگر فضای ارزش استفاده‌ای به‌نحوی است که عوامل خارجی آن بتوانند با سیاست‌های اقتصادی دولت بورژوازی درونی شوند، سرمایه‌داری پایدار باقی می‌ماند؛ اگر نه، سرمایه‌داری رو به زوال خواهد رفت.

هرچند فعالیت‌های اقتصادی دولت شرایطی را فراهم می‌کند که در چارچوب آنها، منطق درونی سرمایه راه خود را در یک دوره‌ی خاص باز می‌کند، اما آن شرایط مخلوق آن منطق نیستند. سرمایه‌داری، که به‌وسیله‌ی کالا (از جمله نیروی کار کالایی شده) کالا تولید می‌کند، تنها به‌درجه‌ای وجود دارد که نظامی منطقاً خودکفا<sup>78</sup>، خودمتمکی<sup>79</sup>، خودتنظیم‌گر و خودبازتولیدکننده<sup>80</sup> است. اگر فعالیت سرمایه‌دارانه تا حد زیادی به سیاست‌های مالی و اقتصادی دولت وابستگی بیابد، سیاست‌هایی که سرمایه را از طریق حرکت خودآیین خود ایجاد نکرده، در آن صورت شیوه‌ی تولید سرمایه‌دارانه باید از قبل درهم شکسته باشد.

چون کشورهای غالب جهان، سرمایه‌داری هستند، یک مرحله‌ی تاریخ جهانی سرمایه‌داری همراه با رولبیط اقتصاد بین‌المللی خاص هر مرحله توسعه می‌یابد. هر مرحله از تاریخ جهانی سرمایه‌داری با بررسی الگوی توسعه در دولت غالب یا پیشرو بهتر درک می‌شود. وقتی که شکل غالب سرمایه و شیوه‌ی انباشت مختص یک مرحله‌ی معین، به درستی شناخته شود، امکان آن فراهم می‌شود که مشخص کنیم کدام سیاست‌های اقتصادی دولت به موثرترین شکلی از این شکل از انباشت سرمایه حمایت می‌کند، و در نتیجه، بسنده‌ترین است برای ضمانت بقای سرمایه‌داری. چون سیاست اقتصادی دولت، نقشی اساسی در هر یک از دوره‌های عمده‌ی توسعه‌ی تاریخی سرمایه‌داری ایفا

77 externalities

78 Self-contained

79 Self-dependent

80 Self-reproducing

می‌کند، نظریه‌ی مرحله‌اسامی و ویژگی‌های خاصی را که به سه مرحله‌ی پیش‌گفته‌ی سرمایه‌داری اطلاق می‌کند، از دل سیاست‌گذاری‌های مربوط به مالیه‌ی عمومی و سیاست‌های تجاری که بر کشور غالب در هر یک از این دوران‌ها چیره است، استنتاج می‌کند.

هر مرحله‌ی سرمایه‌داری نه تنها با یک فضای ارزش استفاده‌ای، سیاست اقتصادی و ساختار طبقاتی، بلکه همچنین نوع انرژی که محرک توسعه‌ی اقتصادی در آن مرحله است خصلت‌نمایی می‌شود. سرمایه‌داری، آن‌گونه که نظریه‌ی ناب روشن می‌کند، به توسعه از طریق چرخه‌های صنعتی متوالی (متعاقب هم) گرایش دارد، و در هر یک، ترکیب ارگانیک سرمایه افزایش می‌یابد تا نرخ سود در چرخه‌ی متوالی (متعاقب) نزول یابد. در مرحله‌ی مرکانتیلیستی، منبع انرژی مسلط چوب بود؛ در لیبرالیسم و امپریالیسم، زغال سنگ مسلط بود؛ هرچند سرمایه‌داری در مرحله‌ی اخیر (یعنی امپریالیسم) همچنین بر الکتریسیته و نفت هم تکیه می‌کرد (اگرچه، پیش از به‌کارگیری گسترده‌ی موتور احتراق داخلی در مقیاسی محدود). نظریه‌ی مرحله تشخیص می‌دهد که هر مرحله طول عمر محدودی دارد، زیرا هرچند نرخ‌های سود هرگز ضرورتاً به صفر سقوط نمی‌کنند، ابداع فناوری‌های جدید تولید، چه مبتنی بر چوب و چه مبتنی بر زغال سنگ، هم در نهایت نمی‌توانند نرخ‌های سود را بالا ببرند، تا انگیزه‌ی کافی سرمایه‌داران را برای ادامه‌ی انباشت سرمایه فراهم کنند. بدین ترتیب، اگر قرار نیست که سرمایه‌داری در معرض خطر جدی قرار بگیرد، باید یک منبع جدید انرژی یافت شود، تا بتواند به‌طور موثر و به‌طور چشم‌گیری قدرت‌های مولد کار را به مراتب بیشتر از فناوری‌هایی که پیش‌تر بدان متکی بود ارتقا دهد.

با این‌که تمرکز ما در این کتاب مقدماتی منحصر به مطالعه‌ی سیاست‌های اقتصادی مرحله‌مدار خواهد بود، اما حدود کامل مطالعات نظری مرحله را شامل نمی‌شود. به‌ویژه، نقش مالیه‌ی عمومی، که چون تحت تاثیر سیاست اقتصادی درون یک مرحله قرار می‌گیرد و بر آن تاثیر می‌گذارد مهم خواهد بود. مالیه‌ی عمومی بر آن است تا به یک هماهنگی اقتصادی در منافع یک‌جانبه و محدود بخش‌های مختلف (جامعه) دست یابد، درحالی‌که سیاست اقتصادی برای موفقیت در این امر باید ظرفیت سرمایه برای خودبازتولیدی را تقویت کند.

درست همان‌گونه که هگل معتقد بود علوم تجربی بدون وساطت فلسفه‌های طبیعت و ذهن<sup>81</sup> فاقد ذهن هستند، اونویست‌ها نیز بر این باورند، که مطالعات تجربی سرمایه‌داری تاریخی، اگر بدون در نظر گرفتن منطق درونی سرمایه‌داری انجام شوند کور هستند، حتی اگر منطق، به‌واسطه‌ی سرشت مجرداش، نتواند مستقیماً یا به‌طور کامل پیچیدگی‌های فرگشت تاریخی واقعی سرمایه‌داری را توضیح دهد. بدین ترتیب، چشم پوشیدن از وساطت نظریه‌ی مرحله، صحت و انسجام هر نظریه‌ی مجردی از سرمایه‌داری را از اعتبار می‌اندازد یا یک دیدگاه مکانیکی افراطی درباره‌ی سرمایه‌داری تاریخی را رواج می‌دهد. وقتی که نظریه‌ی ناب و نظریه‌ی مرحله توسعه یافتند، مطالعات تجربی هدایت‌شده توسط نظریه‌ی مرحله می‌توانند با هرگونه اطلاعات انضمامی و واقعی مورد نیاز برای ارائه‌ی یک تصویر دقیق از جنبه‌های گوناگون سرمایه‌داری تاریخی، سازگاری بیابند.

## رویکرد اونو-سکین به جوامع غیر سرمایه‌داری

سنت مارکسی همواره تناقض، بحران یا ناسازگاری در شکاف موجود میان آنچه منطق اقتصاد کالایی سرمایه تلاش می‌کند به دست آورد و سرکشی ارزش‌های استفاده‌ای در زندگی اقتصادی واقعی را تشخیص داده است.

سرمایه فقط در صورتی می‌تواند زندگی اقتصادی مادی را مدیریت کند که نیازهای مبتنی بر ارزش استفاده‌ای جامعه، در یک حوزه‌ی بسیار محدود باقی بماند، چیزی که در مورد یک جامعه‌ی تاریخی برای یک دوره‌ی طولانی مدت نمی‌تواند صادق باشد. در واقع، منطق سرمایه هرگز نتوانسته است که "فضای ارزش استفاده‌ای" یک جامعه‌ی تاریخی را به نحوی کامل به تبعیت از خود وادارد. همواره "عواملی خارجی" وجود داشته‌اند که سرمایه نتوانسته و نمی‌تواند با حرکت خودآیین خویش بر آنها غلبه کند. بدین ترتیب، حتی اگر دلنش مربوط به آن منطق، اجتناب‌ناپذیری فروپاشی نظام را نشان ندهد، اما آشکار می‌کند که هر سرمایه‌داری تاریخی تنها می‌تواند جامعه‌ای گذرا باشد. سرمایه‌داری آن امکان همیشه موجود لیبرالی نیست.

من با اونو و سکین در این عقیده سهیم هستم که تلاش برای نظریه‌پردازی اقتصاد پس از جنگ (۱۹۴۵) به‌سان مرحله‌ی جدید و کارآمدی از سرمایه‌داری بی‌فایده است. زندگی اقتصادی امروز شامل تولید ارزش‌های استفاده‌ای سنگین و پیچیده و فراهم‌ساختن خدمات فنی توسط شرکت‌های انحصاری فراملیتی است، چیزهایی که نمی‌توانند از طریق بازار سرمایه‌داری تنظیم شوند. بازار جهانی امروز، یک بازار سرمایه‌دارانه‌ی خودکفا و بادوام نیست. نمی‌تواند بر مقاومت ارزش استفاده‌ای (اصطلاح مارکسی) تحمیل شده بر آن غلبه کند؛ یا به بیانی با "درونی کردن عوامل خارجی سرکش" (اصطلاح اقتصاددان‌های نوکلاسیک)، به نحو مطمئنی زندگی اقتصادی مادی را بازتولید کند. هنگامی که جامعه به محصولاتی مانند اتومبیل‌ها، هواپیمای جت، سیستم‌های هیدروالکتریکی، نیروگاه‌های هسته‌ای یا فناوری‌های اطلاعات و ارتباطات نیاز دارد، دولت و عاملان فرادولتی نیز باید در مدیریت زندگی اقتصادی مشارکت کنند.

در دوران پسافوردیستی<sup>82</sup> معاصر، فناوری‌های کاراندوز<sup>83</sup> نه تنها در جهان توسعه‌یافته، بلکه همچنین در کشورهای اصلی در حال توسعه نیز به صنعت تزریق می‌شوند. در عین حال، فعالیت سرمایه‌دارانه عملاً به درزها و شکاف‌های زندگی اقتصادی، یعنی سوداگری مالی، انباشت دارایی و توزیع مجدد ثروت موجود، که جایگزین رشد در اقتصاد واقعی است و از نظر زیست محیطی غیر قابل دوام و دشوار است، عقب‌نشینی می‌کند. در سطح جهانی، اهالی کار (مردمان کارکن) با شبیح حاشیه‌سازی دائمی، نیمه‌بیکاری<sup>84</sup> و حصارکشی آنچه از منابع مشترک جهانی<sup>85</sup> باقی مانده است، دست‌وپنجه نرم می‌کنند. این وضعیت به این معنی است که بخش قابل توجهی از مردم کشورهای توسعه‌یافته، در حال توسعه و فقیر، بخشی ادغام شده در اقتصاد جهانی تحت سلطه‌ی شرکت‌های بزرگ نخواهند بود، و تعداد اندکی، گزینه‌ی روی آوردن به امرار معاش از طریق کشاورزی برای زنده‌ماندن را پیش رو خواهند داشت.

82 Post-Fordist

83 Labour-saving

84 underemployment

85 The global commons

امروز مصرف‌کنندگان پیش از خرید کالاهای مصرفی و وسایل فراهم‌شده با فناوری‌های پیشرفته، به‌شدت توسط تولیدکنندگان شرکت‌های انحصاری، مدیریت می‌شوند؛ چیزی که در دوران سرمایه‌داری غیرقابل تصور بود؛ در آن دوره منابع موجود، فناوری‌های غالب و نیروی بازار، که شرکت‌های سرمایه‌داری نسبتاً کوچک می‌توانستند بسیج کنند، برای تضعیف شکل‌گیری خودآیین تقاضا اصلاً کفایت نمی‌کردند. با این حال، این مصرف‌گرایی، که نتیجه‌ی حاکمیت تولیدکنندگان به جای مصرف‌کنندگان است، به‌دلیل ملاحظات زیست‌محیطی، اشباع اقلیت ثروتمند و پایین‌آمدن سطح زندگی اکثریت در جوامع مرفه امروز با دشواری رشد می‌کند.

اگر بصیرت و شجاعت آن را داشته باشیم که درک کنیم اقتصاد معاصر، {اقتصاد} سرمایه‌دارانه‌ی کارآمدی نیست، آنگاه می‌توانیم این پرسش را مطرح کنیم که چگونه رویکرد سطوح تحلیل اونی ممکن است به‌نحوی ثمربخش در این دوران گذار پسا سرمایه‌داری به‌کار گرفته شود. نظریه‌ی ناب، نه‌تنها یک نقطه‌ی مرجع معتبر را فراهم می‌کند که بنا به آن می‌توانیم دورشدن مان را از یک سرمایه‌داری کارآمد اندازه‌گیری کنیم (آن‌گونه که تلاش کرده‌ام در فصل نهم آن را نشان دهم)، بلکه همچنین اجازه می‌دهد تا به‌وضوح هنجارهای عام مادی (یا اصلی) زندگی اقتصادی را که باید در هر اقتصاد پایدار و کارآمدی وجود داشته باشند، تشخیص دهیم و آنها را از منطق اقتصاد کالایی یا قوانین خاص مختص سرمایه‌داری تفکیک کنیم، هرچند ممکن است این دو در شرایطی با هم درآمیخته باشند. بعد از آن می‌توانیم موفقیت‌آمیز بودن یا نبودن ارزیابی جامعه‌ی کنونی مان از آن هنجارها را بررسی کنیم. دانشی که با نظریه‌ی ناب به دست می‌آید، همچنین ما را قادر می‌سازد تا سوسیالیسم را به‌سان جامعه‌ای بازاندیشی کنیم که به‌طور قطع و یقین با از میان برداشتن زور و اجبار غیرشخصی اقتصاد کالایی از سرمایه‌داری فراتر می‌رود، اگرچه زور و اجبار فیزیکی مستقیم را در زندگی اقتصادی واقعی دوباره باب نخواهد کرد. سرانجام، نظریه‌ی مرحله‌ی امپریالیستی اجازه می‌دهد تا کوشش‌های مجدانه‌ی دولت بورژوازی در ایجاد سیاستی که منجر به "درونی کردن عوامل خارجی سرکش" (یا مهار مقاومت ارزش استفاده‌ای سرکش) در صنعت سنگین شد را بررسی کنیم، تا بدین طریق منطق سرمایه بتواند به‌کار خود ادامه دهد. پس از آن می‌توانیم درک کنیم که به‌چه دلیل چنین سیاستی امروز موفق نخواهد بود، چون ارزش‌های استفاده‌ای سنگین و پیچیده در مقیاسی غیرقابل تصور و غیرقابل مقایسه با دوران پیشین بر زندگی اقتصادی ما چیرگی دارند.

\* \* \*

## فهرست مطالب

پیش درآمد

مقدمه: مارکس و خاستگاه دیالکتیک سرمایه

بخش اول: نظریه‌ی دیالکتیکی سرمایه‌داری: گردش

۱. کالا، ارزش، پول و شکل‌های سرمایه

بخش دوم: نظریه‌ی دیالکتیکی سرمایه‌داری: تولید

۲. تولید سرمایه‌داری

۳. گردش و بازتولید سرمایه

بخش سوم: نظریه‌ی دیالکتیکی سرمایه‌داری: توزیع

۴. نظریه‌ی سود

۵. چرخه‌های صنعت

۶. اجاره زمین، اعتبار تجاری و سرمایه وامی

۷. سرمایه‌ی بهره‌بر دیالکتیک را به پایان می‌آورد

بخش چهارم: سرمایه‌داری و تاریخ

۸. نظریه‌ی مراحل توسعه‌ی سرمایه‌داری

۹. نتیجه‌گیری: سرمایه‌داران فراسوی سرمایه‌داری

یادداشت‌ها

کتاب‌شناسی

نمایه